

فهرست

۹	مقدمه
۱۵	فصل اول: پراکندگی در قدرت و ثروت
۱۵	تاریخچه صفویان و ساختار ایلاتی آن تا قبل از سلطنت شاه‌عباس
۲۴	«قزلباشان»، نماد ساختار ایلاتی در سلطنت شاه‌اسماعیل و شاه‌تهماسب
۳۲	اقتدار سیاسی و قضایی حکام در ایالت‌ها
۴۰	تنش و ناآرامی‌های اجتماعی در دوران متقدم صفوی
۴۳	تجارت و ثروت‌اندوزی در دوران متقدم
۴۹	ناآشنایی و بی‌خبری از «حکومت ملی»
۵۷	ستیز و نزاع قبایل با خود و شاه، در دوران متقدم
۵۹	ستیز صفویان با عثمانیان
۶۵	نتیجه‌گیری فصل اول
۶۹	فصل دوم: تمرکز در قدرت و ثروت
۸۱	تجارت شاه، تحکیم قدرت
۹۳	«خاصه» (ابزار تحکیم قدرت و ثروت در حکومت شاه‌عباس اول)
۱۰۴	تبانی کشاورزان و مأموران مالیاتی شاه
۱۱۳	منزلت روحانی «پادشاه صفوی» و چندلایگی فضای فرهنگی و اجتماعی
۱۱۷	«رضایت‌مندی» و عدالت شاهی (شاه‌عباس اول) در قلمرو عمومی
۱۲۲	تقسیمات کشوری اصناف، وظایف و موقعیت آن‌ها در ساختار سیاسی شهر
۱۲۹	فصل سوم: سیمای اجتماعی و اقتصادی شهر اصفهان
۱۲۹	رابطه شهر و روستا و تنش‌های شهری
۱۳۴	اصفهان: خرده‌فرهنگ‌ها، در بستر آزادسازی
۱۴۴	«شاه»، متولی «عرصه تفریحات»، در قلمرو عمومی
۱۵۶	علم و دانش، و طب و درمان در عصر صفویه
۱۷۰	سلطه خرافات در قلمرو عمومی و زندگی روزمره
۱۷۴	اقتدار منجم‌باشی‌ها، رمالان و فال‌گیران

۱۷۷	هنر (قالی‌بافی و پارچه‌بافی؛ نقاشی، معماری و شهرسازی؛ موسیقی) و ادبیات (شعر).....
۱۷۷	قالی‌بافی و پارچه‌بافی.....
۱۷۹	نقاشی.....
۱۹۰	معماری و شهرسازی.....
۱۹۳	موسیقی.....
۲۰۲	ادبیات.....
۲۰۷	فصل چهارم: سقوط و انحطاط صفویه.....
۲۰۷	قدرت در سایه: سررشته‌داری بعضی از روحانیان و متحدین اندرونی (خواجگان و زنان حرمسرا).....
۲۲۷	زوال حکومت صفویه.....
۲۴۳	منابع.....
۲۴۷	نمایه.....

مقدمه

درباره سبک و شیوه زندگی مردم اصفهان در مدت زمانی که این شهر پایتخت صفویان بود، چه می‌دانیم؟ می‌دانیم که در پی اصلاحات سیاسی شاه‌عباس، شهر اصفهان بازسازی شد و حتی گسترش پیدا کرد، اما درباره ماهیت الگوهایی که در آن عصر از ناحیه قدرت شکل می‌گرفت چه می‌دانیم؟! همان الگوهایی که تعیین‌کننده سبک زندگی در قلمرو روزمره بود؛ به‌عنوان مثال، آیا در این عصر از وجود شرایطی که منجر به شکل‌گیری خرده‌فرهنگ‌های مختلفی (حداقل در برخی از شهرهای بزرگ) شد، خبر داریم؟ یا آیا از لای درزهای گزارش‌های تاریخی، توانسته‌ایم گروه‌هایی از زنان یا مردانی را ببینیم که در دامان آزادسازی فرهنگی مورد تقاضای دیوان‌سالاری شاه‌عباسی، به‌منظور خاصی پرورده می‌شدند؟ از آنان چه می‌دانیم؟ اصلاً پراکنش و اسکان گروه‌های مختلف اجتماعی از سوی شاه‌عباس، چه نقشی در سبک و شیوه زندگی و همچنین دیوان‌سالاری نوظهور وی داشتند؟ و در این میان، آیا به سازوکار انسجام‌بخشی فکر کرده‌ایم که در غیابش هر آن امکان داشت فرقه‌های گوناگون شهری - محلی، موجب ازهم‌پاشیدگی شهر اصفهان شوند؟ تا جایی که می‌دانم، درباره تاریخ، معماری و شهرسازی اصفهان مطالب زیادی نوشته شده است (که همگی هم بیانگر اهمیت این شهرند)، اما واقعیت این است که در حیطه علوم انسانی کار چندانی درباره این شهر و ساکنین آن انجام نگرفته است. و این همان جایی است که کارگاه مطالعاتی کتاب حاضر برپا شده است. یافتن پتانسیل‌هایی که به لحاظ اجتماعی، آفریننده شهر اصفهان عهد صفوی بود.

اکنون لازم است به لحظه‌ای اشاره کنم که اساس مطالعه حاضر در ذهنم بود. زمانی که کتاب «در جستجوی فضاهای گمشده» داریوش شایگان را می‌خواندم. در جایی از آن اثر، شایگان بدون بررسی شرایط اجتماعی، این ایده را می‌پروراند که «طرح شهرسازی شهری چون اصفهان دوره صفوی بدون آگاهی از صورت‌مقالین باغ بهشتی که همواره منبع الهام هنر ایرانی بوده است،

نمی‌توانست ریخته شود؛^۱ کتاب به اتمام رسید اما ذهن من به شدت درگیر مسئله‌ای بود که در پس توصیف شایگان از شهر اصفهان، نشسته بود: چگونگی مناسبات اجتماعی و فرهنگی قدرت و نیروی انسانی در شهر اصفهان عصر صفوی. شهری که به تعبیر شاعرانه شایگان، نمونه‌ای از «صورت مثالین باغ بهشت» بود.

تمایل به شناخت نحوه‌های بودن، سبک زندگی، دیدگاه و شیوه‌هایی که انسان نوعی آن عصر براساسش با خود، دیگری، شهر و جهان رابطه برقرار می‌کرد، ذهنم را سخت مشغول به خود کرده بود. زیرا با توجه به تجربه، یقین داشتم که در پس آن تصویر مجذوب‌کننده به اصطلاح «بهشتی» شایگان، انسان و جامعه‌ای وجود دارند که به عکس عمیقاً استوار بر زمینند؛ وابسته و برخاسته از شرایطی کاملاً مادی که از ویژگی‌های مهم‌اش می‌توان به ستیز و نزاع اجتماعی و سیاسی برای بقا و قدرت اشاره کرد. پس ذهنم به جستجوی امکاناتی برآمد که می‌توانست به‌طور نسبی مشخص‌کننده انسان نوعی عصر صفوی در اصفهان باشد. همانی که در ساختارهای مبتنی بر قدرت‌های موجود در قلمرو فرهنگی و اجتماعی، (همچون تمامی وجودهای^۲ تاریخی و اجتماعی در هر عصر و زمانه‌ای)، گریزی از هستی دیالکتیکی‌اش ندارد و از این‌رو به میزانی که خود برآمده از فضای سُنن و آداب اجتماعی و فرهنگی جامعه زیستی‌اش بود، از طریق نحوه زندگی‌اش نیز (که مالا مال از کدهای قدرت‌گذاری شده زمانه خود بود)، عنصری کوشا و جدی در بازتولید ساختار اجتماعی و فرهنگی‌اش به‌شمار می‌آمد؛ اما نکته جالب اینجاست که هرچه دامنه مطالعات وسیع‌تر و عمیق‌تر می‌شد، متوجه خرده‌فرهنگ‌هایی می‌شدم که همگی برآمده از آزادسازی فرهنگی اصلاحات شاه‌عباسی بودند، و هر کدام می‌توانستند نحوه بودن گروه‌هایی مشخص از ساکنین شهر اصفهان را ارائه و نمایندگی کنند. اما در خصوص روشی که در این کتاب به کار برده‌ام، همین قدر بگویم که به دلیل موقعیت‌هایی که از نگاه امروز می‌توانند متناقض به نظر برسند، لازم بوده تا حتماً مطالعات میان‌رشته‌ای را برگزینم که از هر جهت قابل انعطاف باشد. ضمن آنکه تلاش کرده‌ام تا در برخی مواقع از مقایسه تطبیقی - تاریخی حداکثر استفاده را کنم؛ زیرا جداً بر این باورم که زمانی می‌توان به‌طور نسبی، به «خود اجتماعی و اقتصادی» (بخوانیم انسان نوعی اجتماعی و اقتصادی یک عصر در یک مکان و در اینجا به‌طور مشخص اصفهان عصر صفوی) و نحوه زندگی این «خود متعارف و سرنمونی»، نزدیک شد که بتوان در همان عصر و زمانه نمونه‌هایی در مکان و سرزمینی دیگر با ساختار اجتماعی و اقتصادی متفاوت در اختیار داشت. از این‌رو از انگلستان عصر الیزابت اول و فرانسه لویی چهاردهم یاری

۱. شایگان، داریوش، در جستجوی فضاهای گم‌شده، تهران، فرزانه، ۱۳۹۲، ج ۲.

گرفته‌ام. نمونه‌هایی که علیرغم تفاوت‌های خود، به‌طور نسبی امکان سنجش را برای درک و مطالعه بهتر موقعیت فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی اصفهان، بین سال‌های ۱۵۹۸ - ۱۷۲۲ م. فراهم می‌کنند: اصفهان صفوی از زمان طلوع تا افولش. اما در خصوص برخی از موقعیت‌های «روزمره» تلاش شده است تا (برخلاف عادت تقلیل‌گرایی ناشی از عقلانیت تک‌محور) تفسیر و تحلیل تا جای امکان، باز و گشوده و فاقد مرز به‌رویی ساخت‌های به‌ظاهر متناقض خود باشد.

به بیانی تلاش کرده‌ام تا بسته به توانایی و امکان، از تک‌ساختی کردن تفسیر خودداری کنم. زیرا بنابر تجربه بر این باورم که در بیشتر مواقع آگاهانه یا ناخودآگاه برآنیم تا در برابر آنچه که در افق نگرشی تک‌ساختی ما تناقض‌آمیز می‌آید، برخی حقایق متناقض‌نما را حذف و نادیده بگیریم. معمولاً در برابر چنین مسئله‌ای، آگاهانه و یا ناخودآگاه از عمل «یک‌دست‌سازی» استفاده کنیم؛ و این عمل میسر نمی‌شود، مگر آنکه ذهن را در موقعیتی سترون قرار دهیم؛ یعنی به‌جای کندوکاو و کشف واقعیت و کارکرد هستی اجتماعی، «بدان‌گونه‌ای که هست و عمل می‌کند»، از سر عادت به چارچوب همواره تکرار شده افق تک‌بعدی خود روی آوریم: روی آوردن به «نحوه تفسیر» پیشاپیش متعین گشته‌ای که ناخودآگاه حاکم بر ذهن گشته و برابر است با تقلیل در تفسیر موقعیت‌های اجتماعی و تاریخی‌ای که برخلاف ظاهر اساسی انضمامی و چندساختی دارد. چیزی که چندان با قالب‌های ارزشی پیش‌فهم‌های ذهنی ما در عصر حاضر جور در نمی‌آید. بنابراین کمتر هم اتفاق می‌افتد تا به یافته جدیدی برسیم.

و بدین ترتیب به‌جای رسمیت بخشیدن و شناسایی تناقضات اجتماعی و سیاسی، آن‌ها را تحریف و یا از آنچه که هستند به چیزی دیگر تقلیل می‌دهیم. اما اگر روزی از اصرار بر یک‌دست‌سازی دست برداریم، متوجه حوزه «اختلاط» می‌شویم که فی‌نفسه جهان اجتماعی را سامان می‌دهد و متشکل از شبکه‌های مخفی و به‌اصطلاح زیرزمینی سیال است؛ و فقط به‌دلیل سرکوب ساختارهای قدرت‌زده و تک‌محوریست که سکونتگاهش را در لایه‌های «زیرین ساختار رسمی» ساخته است؛ که از قضا در عصر صفوی نیز در مواقعی، با گونه‌ای از عرصه اختلاط خودجوش، مواجه می‌شویم. مطلب مهمی که در خصوص حوزه اختلاط باید گفت، ذکر این نکته است که هرچند این عرصه، به‌ظاهر باعث به‌هم‌ریختگی مرزها می‌شود، اما سامان‌دهنده جهان اجتماعی است.

در واقع این باور به انضمامی بودن هستی اجتماعیست که جستجوگر حوزه اخلاط در قلمروهای مرزی است. خصوصاً در شرایط ناپایدار و شکننده که بهتر می‌توان به منبع اصلی درهم‌آمیزی

دست یافت. چیزی که در نهایت باعث آشکاری بی‌اعتباری مرزها در اطراف قدرت و ثروت توزیع شده، می‌شود. به‌عنوان نمونه می‌توانیم به موردی در عصر صفوی مراجعه کنیم: هنگام آفت محصول شاهد تبنانی رعیت و مأمور دیوانی شاه هستیم؛ تبنانی موقت دو وضعیت به‌ظاهر مقابل هم که برخلاف عرف و رسم معمول، موقتاً متحد یکدیگر می‌شوند و علیه قدرت و ثروت شاه عمل می‌کنند؛^۱ از منظر حوزه اختلاط، بی‌آنکه این تبنانی موقت را به غلط اتحادی پایدار بدانیم، و یا برعکس به نادیده گرفتن آن اقدام کنیم، این رخداد را برآمده از هستی چندساحتی گروه‌های اجتماعی می‌دانیم. هستی‌ای که سیال است و می‌تواند در موقعیت‌های متفاوت، واکنش‌های خلاقانه متفاوتی از خود بروز دهد و مرزهای عرفی همسازی یا ناهمسازی را برهم زند. به بیانی هستی انضمامی‌ای که فراتر از هرگونه محدودیت مرزیست. باری، در مثال موردی خود، هرچند مأمور دیوانی، مأمور رسمی گرفتن سهمی از محصول رعیت، برای شاه است، اما قانون معافیته که برای محصول آفت‌زده وجود دارد (به‌منزله ابزار سیالیت) باعث می‌شود تا هم مأمور و هم رعیتی که بخشی از محصولش دچار آفت شده، به‌طور خلاق و خودجوش از موقعیت استفاده کرده و در برابر شاه این‌طور وانمود کنند که آفتی که به محصول وارد شده، تمام محصول را نابود کرده است. بدین ترتیب هم رعیت از پرداخت مالیات معاف می‌شود (و آن بخش از محصولی را که از آفت جان سالم به در برده را برای خود برمی‌دارد) و هم مأمور دیوانی که در ازای نمایش مشترکش با رعیت، چیزی از وی می‌گیرد، به نوبی بیشتر از حد معمول خود می‌رسد.

بنابراین چنانچه این تفسیر نشان می‌دهد، کارگاه مطالعاتی خود را (تا جایی که برایمان می‌توانسته مقدور باشد) در فضایی باز و گشوده به‌روی حوزه «اختلاط» برپا خواهیم کرد؛ دنبال کردن و جستجوی عرصه‌های غیررسمی که معمولاً به‌دلیل سرکوب، غیر قابل دید در قلمرو عمومی‌اند؛ که مهم‌ترین خصلت وضعی‌اش سیال بودگی‌اش است؛ خصلتی که فی‌نفسه دارای مجوز ورود به حوزه «اختلاط» موقعیت‌های به‌ظاهر ناهم‌ساز است و جریان واقعی زندگی را در بستر خود می‌پروراند؛ به‌دور از چشم هرگونه کنترل و نظارت سرکوبگرانه؛ پس وضعیت ایدئالی این مطالعه، نزدیک شدن به هستی اجتماعی چندساخته و قابل انعطاف است.

و اما در خصوص منابع مورد استفاده‌ام، صرف‌نظر از بهره بردن از برخی از منابعی که درباره عصر صفویه نوشته شده‌اند و همچنین کتاب‌های تاریخی، باید به‌طور مشخص از کتاب مینورسکی و توضیحاتی که وی درباره تذکره‌الملوک نوشته است یاد کنم، و همچنین سفرنامه‌های مربوط به آن

۱. به بخش مربوطه در کتاب مراجعه شود؛ فصل دوم، بخش چهارم، «تبنانی کشاورزان و مأموران مالیاتی شاه در برابر درآمدهای خالصه».

ایام؛ که هر دو جایگاهی مهم و خاص در کتاب حاضر دارند. هرچند که لازم به ذکر است که در خصوص برخی از سفرنامه‌ها فی‌المثل سفرنامه دلاواله، با وجود اعتبار بسیاری از گزارشاتش، به دلیل ناآشنایی دلاواله با تاریخ و فرهنگ ایران، سوءتفاهم و اشتباهاتی در برخی از تفسیرها و توضیحاتش وجود دارد. اما به غیر از این مسئله، اعتبار گزارشات دلاواله عموماً قابل قبول است. به طوری که شاردن در سفرنامه خود - که در بین سفرنامه‌های آن ایام، مجموعه نسبتاً جامع و موثقی را ارائه کرده - گاهی برای مستند کردن گزارشاتش به آن‌ها استناد کرده است. به هر حال سفرنامه‌های کمپفر، دلاواله، برادران شرلی، فیگوئروا دن گارسیا، شاردن، و نیز با استفاده از منابع دست دوم، به گزارشاتی از سفرنامه‌های دیگر از جمله به «سفرنامه ونیزی‌ها در ایران» توجه داشته‌ام. و در پایان لازم است بگویم که تحلیل و تفسیری که در این کتاب درباره عصر صفویه ارائه کرده‌ام، تنها یک روایت است. روایتی از دیدگاه علوم انسانی، با تمامی کاستی‌ها و لغزش‌هایی که می‌تواند دامنگیرش باشد.